

# من جکی را بینسون هستم!

نویسنده: **برد ملتسر** ★ کریستوفر ایوپولوس ★ شبنم حیدری پور  
تصویرگر:  
مترجم:

آدم‌های  
معمولی  
دنیا را تغییر  
مردمانند



ناشر خیلی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!

سرشناسه: ملتزر، برد / Meltzer, Brad

عنوان و نام پدیدآور: من جکی رابینسون هستم! / نویسنده: برد ملتزر؛ تصویرگر: کریستوفر الیوپولوس؛ مترجم: شبنم حیدری پور  
مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری: ۴۴ ص. مصور (رنگی).

فروست: آدم‌های معمولی دنیا را تغییر می‌دهند.

شابک: دوره: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲۰۰۳۰۰-۷؛ ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۴-۲۶۳۰-۸؛ ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۴-۲۶۳۰-۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: I am Jackie Robinson (Ordinary People Change the World), c2015

یادداشت: گروه سنی: ج.

موضوع: رابینسون، جکی، ۱۹۱۹-۱۹۷۲ م. / Robinson, Jackie, 1919-1972

موضوع: استقامت و پشتکار -- داستان / Perseverance (Ethics) -- Fiction

موضوع: بیسبال -- داستان / Baseball -- Fiction

شناسه‌ی افزوده: الیوپولوس، کریس، ۱۹۶۷م.، تصویرگر / Eliopoulos, Chris

شناسه‌ی افزوده: حیدری پور، شبنم، ۱۳۶۹، مترجم

رده‌بندی دیویی: ۱۵۳/۸۱۵

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۸۵۱۸۴۳۷

۷۰۳۴۰۰۱



انتشارات پرتقال

**آدم‌های معمولی دنیا را تغییر می‌دهند: من جکی رابینسون هستم!**

نویسنده: برد ملتزر

تصویرگر: کریستوفر الیوپولوس

مترجم: شبنم حیدری پور

ویراستار: آزاده کامیار

طراح جلد نسخه‌ی فارسی: مهدیه عصارزاده

آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: سجاد قربانی - فاطمه ثابتی

مشاور فنی چاپ: حسن مستقیمی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۴-۲۶۳۰-۸

نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۱

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: ایماژ

قیمت: ۳۲۰۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



۰۲۱-۶۳۵۶۴



www.porteghaal.com



kids@porteghaal.com

یوناس، این کتاب را به تو و پدرم، یعنی پدربزرگت، تقدیم می‌کنم. توصیف شما دو نفر، بدون عشق خالصتان به ورزش ممکن نیست. یوناس، وقتی پدربزرگت دیگر نمی‌توانست راه برود، با ماشین تا پشت حصارهای دور زمین می‌آمد تا بیسبال بازی کردن تو را ببیند.

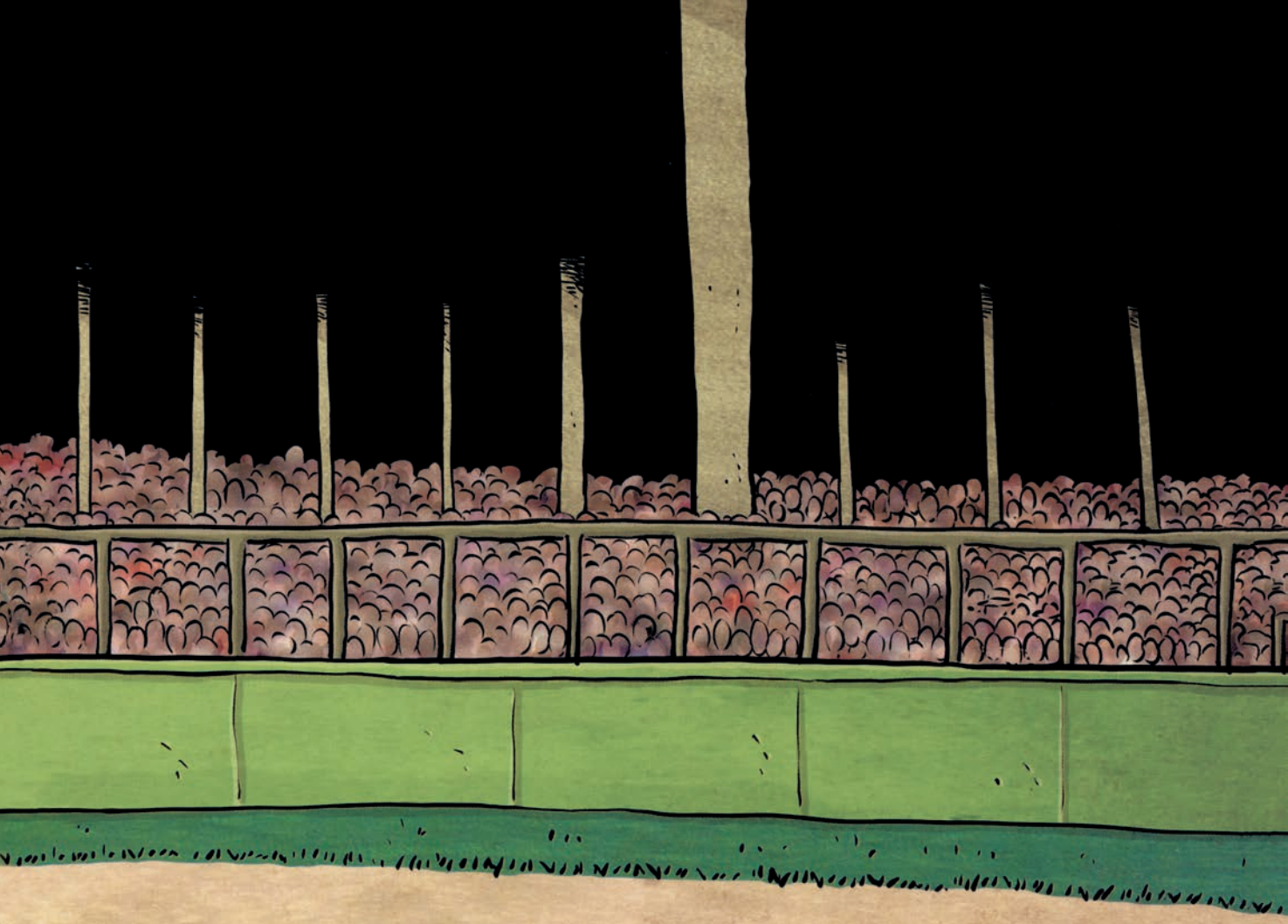
ب.م

برای پدر همسرم، جیمز ورد. روزی که دخترش را از او خواستگاری کردم، گریه کرد و بعد از آن همیشه با من مثل پسر خودش رفتار کرد. حالا ما هر روز دلتنگ اویم.

ک.ا

برای همه‌ی آدم‌های معمولی که دنیا را تغییر می‌دهند.

ش.ح



من جکی رابینسون هستم.



گاهی وقت‌ها شجاع بودن کار سختی است.  
مادر من شجاع بود و از آدم‌های شجاع خوشش می‌آمد.  
وقتی من به دنیا آمدم، کوچک‌ترین فرزند در بین پنج فرزند  
دیگرش بودم و او اسم یک آدم شجاع را روی من گذاشت.



اما این که اسم یک شجاع را رویت بگذارند باعث نمی‌شود  
آدم شجاعی بشوی.  
راستش وقتی بچه بودم دوست نداشتم تنها بخوابم.  
عادت داشتم توی تخت مادرم بخوابم.  
حتی وقتی سعی کرد گولم بزند، بازهم از پیشش نرفتم.

بهت یک سکه  
می‌دهم تا بروی  
به اتاق خودت.

امکان ندارد.

اینجا بهتر  
است.



یکی از ترسناک‌ترین لحظه‌های زندگی‌ام در هشت‌سالگی اتفاق افتاد. بیرون از خانه بودم و دختری از آن طرف خیابان حرف زشتی به من زد.



به دخترم چی گفتی؟  
خودش شروع کرد.

آن قدر عصبانی شدم که جواب خیلی زشتی به او دادم. پدرش با سرعت سر رسید. هیچ خوشش نیامده بود که یک پسر سیاه‌پوست مقابل دختر سفیدپوستش درآمده بود. ما تنها خانواده‌ی سیاه‌پوست در خیابانمان بودیم.



یادم نیست اولین سنگ را چه‌کسی انداخت.